

# زیر سقف کوتاه ذهن اسطوره ای

گفتگو با یدالله موقن درباره سه کتابی که منتشر کرده است

گفتگو کننده حامد زارع

چاپ شده در ضمیمه مهر نامه به تاریخ مهر ماه ۱۳۸۹

ارنست کاسیرر فیلسوف فرهنگ

یدالله موقن

تیراژ: ۱۲۰۰

قیمت: ۴۸۰۰ تومان

چاپ اول ۱۳۸۹

دفتر پژوهش های فرهنگی

لوسین لوی - برول و مسئله ذهنیتها

یدالله موقن

تیراژ: ۱۲۰۰

قیمت: ۴۴۰۰ تومان

چاپ اول ۱۳۸۹

دفتر پژوهش های فرهنگی

کارکردهای ذهنی در جوامع عقب مانده

لوسین لوی - برول

ترجمه: یدالله موقن

تیراژ: ۲۰۰۰

قیمت: گالینگور ۱۲۰۰۰ تومان شمیم ۹۰۰۰ تومان

چاپ اول ۱۳۸۹

انتشارات هرمس

xxx

× جناب آقای موقن! در این مدت اخیر سه کتاب را روی پیشخوان کتابفروشی ها دیدیم که «ارنست کاسیرر: فیلسوف فرهنگ» و «لوسین لوی برول و مسئله ذهنیت ها» تالیف شما بودند و «کارکردهای ذهنی در جوامع عقب مانده» لوی - برول را به فارسی برگردانده بودید. پیش از این نیز «اسطوره دولت» و «فلسفه روشنگری» و «فلسفه صورت های سمبولیک: اندیشه اسطوره ای» از کاسیرر را به طبع سپرده بودید. نحوه پرداخت شما و آن بهره ای که می خواهید از این متفکران در جهان و ذهنیت ایرانی ببرید، منسجم است. البته در مورد شما باید اضافه کرد که شما ابتدا آثار این متفکران را به فارسی ترجمه کردید، سپس در مورد

خود این متفکران شرح حال و اندیشه نوشتید. چرا این روند برعکس نبود؟ یعنی چرا شما بر خلاف عرف رایج، ابتدا متفکران مدنظر خود را در یک کتاب مستقل معرفی نکردید تا در وهله بعد آثار آنان را ترجمه کنید؟ آیا دلیل خاصی داشت؟

ببینید! معمولا کسی درباره متفکری کتاب می نویسد که با آثار او آشنایی کاملی داشته باشد؛ و در این خصوص مترجم آثارش که نوشته های او را کلمه به کلمه خوانده و روی آنها تامل کرده است شاید صلاحیت نوشتن کتابی درباره او را داشته باشد. نگارش دو کتاب «ارنست کاسیرر فیلسوف فرهنگ» و «لوسین لوی-برول و مسئله ذهنیت ها» به ابتکار خود من نبود. موضوع این بود که دفتر پژوهش های فرهنگی با همکاری خانه هنرمندان ایران در سال ۱۳۸۱ نه سخنرانی تحت عنوان «اندیشه فلسفی در جهان امروز» برگزار کرد که آخرین این سخنرانی ها که در تاریخ ۲۱ اسفند ۱۳۸۱ ایراد شد، درباره ارنست کاسیرر بود و سخنران من بودم. پس از این سخنرانی مدیر گروه اندیشه دفتر پژوهش های فلسفی، آقای دکتر جهانگللو، تلفنی مرا دعوت به نوشتن کتابی درباره ارنست کاسیرر طبق الگوی کتاب های «چه می دانم؟» فرانسوی کردند. در پاسخ آقای جهانگللو گفتم که اکنون مشغول ترجمه کتاب مشهور «کارکردهای ذهنی در جوامع عقب مانده» اثر لوی-برول هستم و برای نوشتن کتابی درباره لوی-برول آمادگی ذهنی بیشتری دارم. ایشان در پاسخ گفتند پس دو کتاب بنویس. یکی درباره ارنست کاسیرر و دیگری درباره لوی-برول و بنده پذیرفتم. بنابراین نگارش این دو اثر به پیشنهاد گروه جهان اندیشه دفتر پژوهش های فرهنگی بوده است.

× نمی توان نامی از یدالله موقن آورد اما اشاره ای به «اسطوره» نکرد. تا کنون تمام آثاری که از شما منتشر شده است در گیر انگاره هایی بودند که به نحوی با اسطوره مرتبط است. در مورد این سه کتاب اخیر تان نیز

می توان این چنین قضاوتی داشت؟ آیا با طناب اسطوره می توان این کتاب ها را نیز به هم متصل ساخت؟

مسئله چنین است. جلد دوم کتاب «فلسفه صورت های سمبلیک: اندیشه اسطوره ای» اثر ارنست کاسیرر با کتاب «کارکردهای ذهنی در جوامع عقب مانده» نوشته لوسین لوی-برول از بسیاری لحاظ شباهت دارد و به نظر من که مترجم هر دو کتاب هستم، این دو اثر مکمل یکدیگرند. نکته ای که مایلیم در اینجا تاکید کنم و بسیاری از کاسیرر شناسان آن را نادیده می گیرند این است که «فلسفه صورت های سمبلیک» کاسیرر به ویژه دو جلد یکم و دوم آن بر اثر تاثیر کتاب های لوی-برول بر کاسیرر نوشته شده اند. در مقاله ای که اوآنز-پریچارد در سوگ لوی-برول نوشته است، می گوید لوی-برول اندیشه انسان ابتدایی را با اندیشه متفکرانی مثل آگوست کنت و استوارت میل مقابله و مقایسه می کرد؛ و دقیقا همین کار را کاسیرر نیز می کند، به این معنی که اندیشه اسطوره ای-دینی را با اندیشه منطقی-علمی مقایسه و مقابله می کند؛ و این دو نوع اندیشه را از لحاظ مقولاتی مانند سوژه و ابژه و نسبت میان این دو، علیت، فضا، زمان و عدد و نظیر اینها می سنجد و ساختار این نوع مقولات در این دو نوع اندیشه را بررسی می کند. از نظر کاسیرر و نیز لوی-برول، این دو نوع اندیشه به یکدیگر تحویل پذیر نیستند. مثلا به نظر کاسیرر جهان های سمبلیک علم و هنر نوآوردند، در حالیکه جهان سمبلیک اسطوره، محافظه کار و ارتجاعی است. ولی جهان سمبلیک زبان، هم نوآور و هم محافظه کار است. آنچه در آثار کاسیرر شناسان کمتر مورد توجه قرار گرفته، جدال و رویارویی میان جهان های سمبلیک است. مثلا جهان سمبلیک اسطوره ای، انحصارطلب و سلطه جوست و دیگر فرمهای سمبلیک مانند علم و هنر را در کنار خود تحمل نمی کند و آنها را مورد تهاجم قرار می دهد و در صورت داشتن قدرت به سرکوب آنها می پردازد؛ زیرا جهان سمبلیک اسطوره ای از نوآوری و خلاقیت وحشت دارد، از این رو به گذشته پناه می برد و خود را در گذشته محبوس می کند. علم به آینده نظر می دوزد ولی اسطوره زندانی گذشته باقی می ماند. برخورد این دو نوع اندیشه یا دو نوع ذهنیت در دوره انکیزسیون (یا دادگاه تفتیش عقاید) و در دوره روشنگری فرانسه مشهود است.

× البته شما به مسائل ایران نیز نظر دارید و در مقدمه ای که بر ترجمه خود از کتاب «کارکردهای ذهنی در جوامع عقب مانده» نوشته اید، مدعی شده اید که در آثار بعضی از روشنفکران به اصطلاح «سکولار» و هم چنین برخی «نواندیشان دینی» ذهنیت ابتدایی را به عیان می بینید. شما معتقدید که ذهن این اشخاص پایبند اصل امتناع تناقض نیست بلکه از «قانون آمیختگی» تبعیت می کند. لطفا در این خصوص توضیح بیشتری بدهید.

نخست باید خصوصیات ذهنیت علمی-منطقی و تفاوتش را با ذهنیت ابتدایی بشناسیم، آنگاه با شناخت این تفاوت ها نوع ذهنیت حاکم بر ذهنیت روشنفکران ایرانی اعم از «سکولار» و «دینی» را تشخیص بدهیم. مقولاتی که علم و اسطوره به کار می برند تا جهان سمبلیک خود را بسازند شامل سوژه، ابژه، علیت، فضا، زمان، عدد و مانند اینهاست. هم ذهنیت علمی دست به «تعمیم» و «انتزاع» می زند و هم ذهنیت ابتدایی. هم ذهنیت علمی اصل اینهمانی را به کار می برد و هم ذهنیت ابتدایی. اما ساختار این مقولات منطقی در این دو نوع ذهنیت، هم چنان که لوی-برول و کاسیرر نشان داده اند، از زمین تا آسمان فرق می کند. «تعمیم» و «انتزاع» ی که ذهنیت ابتدایی به آن دست می زند عرفانی و پیش-منطقی است و با تعمیم و انتزاع منطقی-علمی تفاوت بنیادین دارند. مثلا علیت در علم می تواند علیت مکانیکی، فیزیکی، اجتماعی، روانی و آماری باشد. اما علیت در ذهنیت ابتدایی یا اسطوره ای، اراده یک شخص است. ذهنیت ابتدایی در پشت هر پدیده ای نوعی دست غیبی می بیند که این دست غیبی می تواند دست خدایان، شیاطین، جادوگران و برای روشنفکران شرقی اعم از چپ و راست، آمریکا و انگلیس باشند که آمریکا و انگلیس نیز تجسم اهریمنان یا جادوگرانند. ذهنیت روشنفکران ایرانی اعم از سکولار و مذهبی همین گونه است. آنان نیز در پشت هر پدیده ای دستی مرموز و غیبی می بینند. شما اگر روزنامه هایی را که در خاورمیانه منتشر می شوند با روزنامه های غربی مقابله و مقایسه کنید، پی به تفاوت این سمت گیری ذهنی خواهید برد. در روزنامه های شرقی همیشه سخن از توطئه اجانب و ایادی آنها می رود. ذهنیت اسطوره ای یا ابتدایی در پس هر حادثه ای، نیروهای جادویی و غیبی می بیند، یعنی این نوع ذهنیت جهان، چه جهان فیزیکی و چه جهان انسانی، را جز از این طریق نمی تواند بشناسد. لوی-برول می گوید که ذهنیت ابتدایی که سرشتی عرفانی و پیش-منطقی دارد، همه جا نیروهای جادویی و خفیه ای را دست اندرکار می بیند، گرچه این نیروها و یا این نوع موجودات به حواس در نمی آیند اما ذهنیت عرفانی وجود آنها را کاملا واقعی می داند. این نوع ذهنیت میان امور ذهنی و عینی نه تنها تمایزی قائل نیست بلکه امور ذهنی و وهمی برایش واقعی ترند؛ زیرا آنها را در تجربه عرفانی خود حس می کند. می توان گفت که ذهن عرفانی، ذهنی است که هنوز سکولار نشده است. اصل اینهمانی که ذهنیت ابتدایی به کار می برد سرشتی عرفانی و پیش-منطقی دارد نه سرشتی منطقی و علمی. مثلا برای بعضی قبایل سرخ پوست گیاه مقدس هی کولی با غله و با گوزن اینهمان است. یکی بودن گوزن، غله و گیاه هی کولی، یکی بودن عرفانی است، این اینهمانی، اینهمانی منطقی نیست بلکه اینهمانی جادویی و پیش-منطقی است. انتزاعی که در اینجا صورت گرفته انتزاعی منطقی نیست بلکه انتزاعی عرفانی و پیش-منطقی است. تعمیمی که ذهنیت ابتدایی می دهد نیز تعمیمی منطقی و علمی نیست بلکه تعمیمی عرفانی و جادویی است. سمت گیری ذهنیت ابتدایی متفاوت با سمت گیری ذهنیت علمی است.

شما در همانجا می گوید ذهن روشنفکران ایرانی اعم از «سکولار» و «مذهبی» پایبند اصل امتناع تناقض نیست بکه از چیزی پیروی می کند که لوی-برول آن را «قانون آمیختگی» می داند. قانون آمیختگی چیست و اصلا چرا ذهنیت، اسطوره ای یا عرفانی می شود؟ یعنی چه چیزی سبب اسطوره ای شدن یا پیش-منطقی شدن ذهنیت می شود؟

سوال بسیار بجایی است. آنچه موجب تفاوت در ذهنیت می شود بازنمایی ها یا تصورات جمعی است که از همان دوران کودکی بر ذهن انسان تاثیر می گذارند و آن را شکل و فرم می دهند. این بازنمایی ها را اجتماع بر ذهن تک تک افراد منقش می کند. پس سرشت این بازنمایی ها جمعی است نه فردی. اگر بازنمایی های جمعی مورد نظرمان باشد، ذهنیت ابتدایی را عرفانی می نامیم و اگر پیش-پیوندهای این بازنمایی ها مد نظر مان قرار گیرد این ذهنیت را پیش-منطقی می خوانیم. پیش-پیوندهای بازنمایی های جمعی، که موجب پیدایش پیش-داوری های شونده، جلو رشد ذهنی فرد را می گیرند و ذهن را به سمت و سویی که این پیش-پیوندها پیشاپیش تعیین کرده اند، می کشانند. این موضوع توضیح می دهد که چرا ذهن نویسندگان ایرانی پر از پیش-داوری است و چرا آنان نمی توانند امور ذهنی را از امور عینی تمیز دهند و امور را تحلیل کنند و چرا تحقیق و پژوهش در کشورهایی مثل کشور ما تحقق نیافتنی است. این موضوع که ذهنیت ابتدایی پایبند اصل امتناع تناقض نیست، در آثار نویسندگان ایرانی مانند جلال آل احمد و علی شریعتی آشکار و مشهود است؛ حتی آقای دکتر عبدالکریم سروش که یکی از داعیان «نواندیشی دینی» و «روشنفکری دینی» است در ذهن پیش-منطقی و عرفانی خود عرفان مولوی را با نئوپوزیتیویسم پوپر سازش داده است، بی آنکه این «آمیختگی» برایش مسئله ساز باشد. ایشان اکنون پرچم جنگ با سکولاریسم فلسفی را بر افراشته اند بی آن که متوجه باشند یکی از بارزترین نمایندگان سکولاریسم فلسفی کارل پوپر است! می بینیم که ذهن پیش-منطقی ایشان ناتوان از درک چنین تناقضاتی درون ذهنشان است! ذهن روشنفکران ما اعم از «سکولار» و «مذهبی» ذهنی است پیش-مدرن که بازنمایی های جمعی جامعه ما آن را به آنان القا کرده است. تجربه بر این ذهن پیش-مدرن، پیش-رسانسی و پیش-روشنگری بی تاثیر است. ساعت این ذهن در قرن دهم میلادی خوابیده است و گویی برایش رنسانس و روشنگری و تحولات علمی قرن های نوزدهم و بیستم، وجود خارجی ندارند. این ذهنیت، ذهنیتی اسطوره ای است که زمان تاریخی را درک نمی کند و فرا-زمانی و فرا-مکانی است. حتی آن دسته از ایرانیانی که مقیم خارج اند و در دانشگاه های غرب درس خوانده و به مقام مدرس در دانشگاه های آنجا رسیده اند، از سیطره این ذهنیت رها نشده اند؛ وقتی به سخنان آنها گوش می دهیم یا نوشته هایشان را می خوانیم چیزی به نام تئوری و اندیشه در آنها نمی یابیم. ذهنیت آنان نیز محبوس در امور جزئی و فرعی است. چون ذهنیت ابتدایی تحت تاثیر تجربه قرار نمی گیرد در اعتقادات خرافی خود راسخ می ماند و اگر تجربه، هزاران بار پوچی این اعتقادات را نشان دهد، باز هم خللی در آنها ایجاد نمی شود. تجربه نمی تواند اعتقادات انسان ابتدایی را باطل کند. بازنمایی های جمعی و پیش-پیوندهای آنها موجب پایداری اعتقادات خرافی و پیش-داوری ها می شوند. ولی برخلاف ذهنیت ابتدایی، ذهنیت علمی به تجربه متکی است و اگر تجربه یا آزمایش، یک نظریه علمی یا فرضیه علمی را ابطال کرد، آن نظریه یا فرضیه مردود اعلام می شود. پوپر در این خصوص اصطلاح مشهوری دارد و آن اصطلاح «ابطال پذیری» نظریه علمی است. اگر نظریه ای ابطال پذیر نباشد، یعنی از طریق آزمایش نتوان صحت یا سقم آن را تعیین کرد، آن نظریه، نظریه ای علمی نیست.

× شما در مقدمه ای که بر ترجمه خود از کتاب «کارکردهای ذهنی در جوامع عقب مانده» اثر لوی-برول نگاشته اید، می گوید که بحث «امتناع تفکر» فقط می تواند در چارچوبی صورت گیرد که لوی-برول در کتاب مذکور ارائه می دهد و یا در چارچوبی که کایسرر در جلد دوم «فلسفه صورت های سمبلیک: اندیشه اسطوره ای» مطرح می کند. موضوع بحث باید فرم اندیشه باشد نه محتوای آن. ممکن است در این باره توضیح بیشتری بدهید.

هر پژوهشگری باید این گفته ارسطو را سرمشق خود قرار دهد که «من افلاطون را دوست می دارم، اما حقیقت را از افلاطون بیشتر دوست می دارم.» طرح این پرسش مرا ناگزیر می سازد که نام افرادی را ببرم که صمیمانه دوستشان دارم و برایشان احترام قائلم. مسئله «امتناع تفکر» موضوع مشاجراتی میان آقای دکتر آرامش دوستدار و آقای دکتر سیدجواد

طباطبایی شد و اگر درست به یاد داشته باشم هرکدام از آن دو مدعی بود که در طرح این موضوع بر دیگری پیشی داشته است. اخیراً هم آقای دکتر محمدرضا نیکفر در «نقد آگاه» نظریات دوستدار را در خصوص «امتناع تفکر» به نقد کشید و اشاراتی هم به دکتر طباطبایی و دکتر سروش داشت. به نظر من تنها چیزی را که مقاله آقای نیکفر روشن می کند این است که ایشان هم چنان محبوس در مارکسیسم کلاسیک مانده اند و تفکرو دین و ایدئولوژی را متعلق به رو ساخت می دانند که چندان اهمیتی ندارند؛ ولی آنچه مهم است زیر ساخت اقتصادی است و در مورد ایران نیز آنچه مهم است اقتصاد نفتی است. بنابر این باید همه چیز را بر این مبنا تبیین کرد. پس دین شناسی ایشان می شود اقتصاد سیاسی دین. البته همه می دانیم که این آقایان صاحب نام اند و عنوان فیلسوفی دارند. بنابر این نقد نظریات این آقایان دقت بسیار می طلبد. بنده به عنوان مترجم و خواننده آثار کاسیرر به این موضوع پی برده ام که شخصی مانند کاسیرر برای نوشتن یک کتاب یا حتی یک مقاله، صدها کتاب و مقاله را به زبان های آلمانی، انگلیسی، فرانسوی، ایتالیایی، لاتینی و یونانی مطالعه می کند و در کتاب یا مقاله خود، خواننده را به آنها ارجاع می دهد. یعنی نخستین وظیفه یک پژوهشگر آشنایی او با آن چیزی است که انگلیسی ها لیتزرچر موضوع می گویند. به این معنی که پژوهشگر باید درباره موضوعی که مطلب می نویسد، با آثاری که دیگران در همین خصوص نوشته اند، آشنا باشد. اما بزرگان نامبرده (یعنی سروش، نیکفر، دوستدار و طباطبایی) گویی خود را بی نیاز از مطالعه منابع اصلی در رشته خود می دانند. مثلاً در آثار آنان نه نامی از اندیشه اسطوره ای کاسیرر برده شده و نه نامی از لوی-برول به میان آمده است. لوی-برول یگانه متفکری در غرب است که هفت جلد کتاب درباره ساخت تفکر دینی نوشته است. مگر می شود از دین سخن به میان آورد ولی نام دو متفکر مذکور و امیل دورکم، ماکس وبر، مارسل موس، ویلیام روبرتسون-سمیت و لهازن و امثالهم را ذکر نکرد؟ اما آنچه آقای دکتر دوستدار می گوید بیشتر درباره متفکران قرون وسطایی ما مانند ابن سینا و ناصر خسرو است. آنان مانند متفکران قرون وسطایی اروپا ذهنی التقاطی داشته اند. مثلاً تمایزی میان فلسفه افلاطون و ارسطو قائل نبوده اند و فلسفه افلاطون و نوافلاطونیان را یکی می دانسته اند و آن دو را در هم می آمیخته اند. ذهنشان در کلام و الهیات محبوس بوده و شکستن دیوارهای این قفس را نوعی کفر و الحاد می دانسته اند. اما این موضوع ارتباطی به موضوع «امتناع تفکر» ندارد زیرا ابن سینا پزشک و فیلسوف بزرگی است که از متفکران تراز اول بشری به شمار می رود. موضوع «امتناع تفکر» یعنی ناتوانی در اندیشیدن، ولی ناتوانی در اندیشیدن با چه چیزی؟ اندیشیدن با مفاهیم انتزاعی. اندیشیدن با مفاهیمی که حدود و ثغورشان تعریف شده باشد. پس مسئله امتناع تفکر با بسیاری از مسائل دیگر مرتبط می شود که از جمله مهمترین آنها فقدان مفاهیم در زبان شخص اندیشنده است. اگر در زبان به جای مفاهیم، تصاویر یا مفاهیم تصویری وجود داشته باشد عمل انتزاعی اندیشیدن ناممکن می شود و تفکر در سطح کانکریت متوقف می ماند. اندیشه اسطوره ای نه با مفاهیم که با تصاویر سرو کار دارد، پس جهان سمبلیک اسطوره مغایر با جهان های سمبلیک علم و فلسفه است که صرفاً با مفاهیم انتزاعی سر و کار دارند. پس فرم اندیشه اسطوره ای در تقابل و جدال با فرم اندیشه علمی است. امتناع تفکر را می توان بدین صورت در چارچوب «فلسفه صورت های سمبلیک» کاسیرر مطرح کرد. فرم اندیشه اسطوره ای و فرم اندیشه علمی قابل تحویل به یکدیگر نیستند و دو فرم مستقل اند. این دو نوع فرم اندیشه به خاطر انحصار طلبی و سلطه جویی فرم اندیشه اسطوره ای در کشاکش و جدال بسر می برند و اگر فرم اندیشه اسطوره ای بر جامعه ای مسلط شود، همه چیز را نابود می کند. اما امتناع تفکر در نظریه لوی-برول به این صورت قابل طرح است که ذهن انسان از همان آغاز با بازنمایی های جمعی و پیش-پیوندها، پیش-ادراک ها و پیش-داوری هایی که این بازنمایی ها بر ذهن منقش می کنند تجهیز شده است و همین ها مانع تفکر می شوند. البته این موضوع فقط برای جوامع ابتدایی و سنتی طرح شدنی است. چون در این جوامع فردیت هنوز شکل نگرفته و سوژه دکارتی که بتواند شک کند و با یک ضربه سنت و گذشته را مردود اعلام کند، متولد نشده است. پس تفکر در این نوع جوامع سرشتی جمعی دارد نه فردی و مکانیسمی که مانع از تفکر خلاق می شود، همین بازنمایی های جمعی و پیش-پیوند هایشان است.

### × امیل دورکیم در قالب نظریه بازنمایی های جمعی نیز به این موضوعات نزدیک می شود.

بله! در اینجا یک نظریه جامعه شناختی مطرح است که امیل دورکم برای نخستین بار (نظریه بازنمایی های جمعی) مطرح کرده است و لوی-برول آن را به کمال رسانده است. چون در نظریه پردازی از دورکم ورزیده تر و تواناتر بوده است. اما می خواهیم به این نکته برسیم که اگر نظریه لوی-برول غلط باشد و فلسفه صورت های سمبلیک کاسیرر نیز نوعی متافیزیک دانسته شود، پس «امتناع تفکر»ی که آقای دکتر دوستدار و آقای دکتر طباطبایی مطرح کرده اند، اساس علمی ندارد. برای طرح پرسش امتناع تفکر، نخست باید پرسید که ذهن انسان اعم از ابتدایی و فرهیخته چگونه کار می کند. باید نخست نظریه ای در باره ذهن داشت تا بتوان بر اساس آن بحث کرد. ولی در آثار نویسندگان نام برده نظریه ای در این باره وجود ندارد. آنچه در مطالعه اندیشه علمی و اندیشه اسطوره ای-دینی کانون توجه قرار می گیرد، تفاوت فرم این دو نوع اندیشه است. در مطالعه ذهنیت ابتدایی و تفاوتش با ذهنیت منطقی-علمی نیز فرق میان فرم این دو نوع اندیشه مد نظر است. اما در نظریه امتناع تفکر آقایان دوستدار و طباطبایی، موضوع از دیدگاه فرم اندیشه بررسی نشده است.

× البته تا جایی که من می دانم نظریه دکتر طباطبایی ناظر به تاریخ عمومی ایران و همچنین تمدن اسلامی است. به عبارت دیگر بحث ایشان معرفت شناسانه است. اما در سخن دکتر دوستدار به اقتفا هایدگر، هستی شناسانه و وجود شناسانه است و این دو بحث را نمی توان با یکدیگر مطرح کرد. در ضمن نظریه دکتر طباطبایی «زوال اندیشه» است که معطوف به اندیشه سیاسی و مدنی است. جایگاه فلاسفه ای مانند فارابی و ابن سینا برای ایشان کاملاً محرز است. اما بحث دکتر دوستدار «امتناع تفکر» است که با سنجه وجودی ایشان فقط صادق هدایت و زکریای رازی می توانسته اند فکر کنند.

بحث آقای دوستدار، هایدگری است. اولین مقاله ای که از ایشان خواندم ترجمه گفتگوی اشپیگل با مارتین هایدگر بود با عنوان «فقط خدایی می تواند ما را نجات دهد». فلسفه هایدگر فلسفه ای دینی است که از لوتر و کیرکه گور مایه گرفته است. ایشان تعلق خاطری نیز به نیچه دارند. هایدگر و نیچه دشمن روشنگری و خرد گرایی و مفهوم پیشرفت هستند. هایدگر تخیل را بر فهم ترجیح می دهد و شعر را بر تر از علم می داند و تفکر اسطوره ای را برتر از تفکر علمی می شناسد. نیچه نیز فلسفه اش به زبان شعر بیان شده است. هم هایدگر و هم نیچه زبان تصویری شعر را برتر از زبان مفهومی و انتزاعی علم می دانند. کتابهای آقای دوستدار از دیدگاه ماتریالیسم نوشته نشده اند یعنی کتابهایی مانند کتابهای هولباخ و لامتری نیستند بلکه با بینش نیچه ای-هایدگری نوشته شده اند. وقتی آقای دوستدار از عدم پرسایی "در فرهنگ و ذهن ایرانی سخن می گویند" پرسایی "مطمح نظر ایشان بیش تر" پرسایی "هایدگری است. می بینیم که آقای دوستدار در چنبر تناقضات زیادی گرفتارند. "امتناع تفکر"ی که ایشان مطرح می کنند بیش تر در قالب تفکر هایدگری است تا روشنگری. بنا بر این ایشان خود به نوعی "دین خو" هستند اما از نوع هایدگری آن. البته در این خصوص باید دقیق تر و مفصل تر سخن گفت. دکارت می گفت باید با مفاهیم روشن و متمایز اندیشید اما در آثار این آقایان چیزی که وجود ندارد مفاهیم روشن و متمایز است؛ مفاهیمی که به وضوح تعریف و تحلیل شده باشند. آقای طباطبایی در مورد "امتناع" یا "شرایط امتناع" داد سخن داده اند اما نمی گویند "امتناع" از چه چیزی! در همه آثار ایشان نمی توان جمله ای مانند این جمله ماکس وبر پیدا کرد که بنده نیز بدان معتقدم که: "اندیشه سیاسی آسیاییان فاقد روش سیستماتیکی است که قابل قیاس با روش ارسطو در کتاب سیاست باشد، و به طور کلی، باید گفت که اندیشه سیاسی آسیاییان فاقد مفاهیم عقلانی است." ما که نمی توانیم ذهن ایرانی را تافته جدا بافته ای بدانیم و آن را مقوله ای استثنایی بشناسیم. ذهنیت ایرانی زیر مجموعه ای از ذهنیت کلی تر یا عام تری است که باید خصوصیات این ذهنیت

کلی تر یا عام تر را شناخت یعنی همان کاری را که لوی-برول کرده است. البته هم لوی-برول و هم دورکم معتقدند که هر جامعه ای ذهنیت خاص خود را دارد و خواه ناخواه جامعه ایرانی نیز ذهنیت ویژه خود را داراست؛ با این وصف برای مطالعه ذهنیت خاص ایرانی باید آن را زیر مجموعه ذهنیت کلی تری قرار داد یعنی تیپ ایده آل به معنای ماکس وبری ساخت. این نکته را آقای نیکفر در نقد خود در نظر نگرفته اند و ایرادشان به دوستدار وارد نیست که چرا او ذهنیت جامعه ایرانی را یک کل منسجم دیده است. اما آقای دوستدار در همین جا متوقف شده اند و ذهنیت ایرانی را در زیر مجموعه ذهنیت جهان شمول تری بررسی نکرده اند بلکه آن را استثنایی و منفرد دانسته اند. اما هم چنان که گفتم به نظر من رهیافت ایشان هایدگری است نه روشنگری. ذهنی که جامعه ما به همه ما القا کرده است ذهنی است پیش-مدرن و پیش-روشنگری. آقای طباطبایی در پاسخ به آقای دوستدار گفته است که اصطلاح «شرایط امتناع» را از فوکو گرفته است نه از دوستدار. ولی می دانیم که فوکو تحت تاثیر هایدگر بود و آقای طباطبایی نیز مترجم آثار هانری کربن هستدو کربن هم از سینه چاکان هایدگر بود. بنابر این هم دوستدار و هم طباطبایی این اصطلاح را از فلسفه های دینی گرفته اند نه از فلسفه های سکولار. در مورد زوال اندیشه اعم از سیاسی و غیر سیاسی باید بگویم که وقتی ذهنیت اسطوره ای یا ابتدایی بر جوامع حاکم شد ریشه تفکر را می خشکاند.

× بگذارید در مورد این نظریه شما کمی انضمامی صحبت کنیم. شما معتقدید که ذهنیت و جهان ایرانی و ساختار تفکر اسطوره ای حاکم بر آن در طول قرن ها دست نخورده باقی مانده است. شاید این تصور برای مخاطبان آثاری که ترجمه کرده اید به وجود آید که نظریه ذهنیت اسطوره ای، به قول معروف شاخه ای که خود روی آن نشسته است را نیز می برد. صرف نظر از جنبه قوی سلبی این نظریه و صبغه ضعیف ایجابی آن، نظریه معطوف به اسطوره شما، تمام پل های پشت سر خود را خراب می کند. به عبارت دیگر خواننده سردرگم مسیر نهایی می ماند. شما دوران باستانی ایران را استبدادی و دوران اسلامی را امتداد همان دوران درمی یابید. دوران جدید تاریخ ایران زمین یعنی از مشروطیت به این سو را نیز نقد می کنید اندیشه کلاسیک یونانی و فلسفه نیز به همچنین. حتی فلسفه در دوران جدید غربی و آنچه در به عنوان مثال هگل می بینیم، در آثار شما چندان ظهوری ندارد. چه اینکه شما اصولاً به «ریاضی» به عنوان منبع معرفتی بیش از «فلسفه» معتمد هستید. اگر به گفته شما فیزیک نظری و مهندسی ژنتیک نشان داده اند که با فلسفه و اندیشه نمی توان به جایی رسید، شما با چه راهبردی می خواهید راه حل خود را از دستگاه تئوریک «ذهنیت اسطوره ای» مستخرج سازید؟ شما پیش از این خود را از فلسفه محروم ساخته اید! به همین خاطر است که می گویم این نظریه که شما تدوین کرده اید، پل های پشت سر خود را خراب می کند. مگر اینکه بگویند ما به فلسفه و فیلسوف نیازی نداریم.

آیا ما به فیلسوف و فلسفه نیاز داریم یا نداریم، پرسش چندان روشنی نیست. البته هر کس استعداد فلسفی داشته باشد و به مسائل فلسفی علاقمند باشد، خواه ناخواه به دنبال فلسفه می رود. بنابراین فیلسوف می خواهیم یا نمی خواهیم، به میل من و شما نیست. اما این پرسش جدی است که آیا برنامه تحصیلی دانشگاه های ما و محیط فکری و فرهنگی ما برای رشد ذهنیت فلسفی مساعد است یا نه؟ باید گفت متأسفانه نه. اما در خصوص هگل باید بگویم که من چند صفحه ای از درس گفتارهای او را که درباره زیبایی شناسی است و به بررسی حماسه می پردازد به فارسی برگرداندم که در کتابم: «زبان، اندیشه و فرهنگ» به چاپ رسیده است. همانطور در مقاله دیگری در همان کتاب با عنوان «نقدی بر مارکسیسم» به توضیح منطق هگل از دیدگاه ارنست کاسیرر پرداخته ام. اما بنده به عنوان کسی که در ایران و انگلستان فیزیک خوانده است نمی توانم بپذیرم که طبیعت، حرکت خدا در فضا است و چون خدا، روح مطلق است پس طبیعت،

خدا در دیگر بودگی خویش است. یک فیزیک دان یا یک ستاره شناس و کیهان شناس با شنیدن این حرفها خنده اش می گیرد. یا یک مورخ از شنیدن این نظر که تاریخ، حرکت خدا در زمان است و تاریخ، خداست از خنده روده بر می شود. و این نظر هگل که دولت، خدای متجسد شده بر زمین است و فرد در برابر این خدای متجسد هیچ حقوقی ندارد، سخنی شرم آور است.

× البته این سخن هگل را باید در بستر تاریخ فلسفه به معنای کلاسیک آن که از افلاطون آغاز شده و همچنین با ذهنیت ایده نالیسم آلمانی و در وجهی کلی تر، فلسفه قاره ای فهمید. با زاویه دید علمی شما ممکن است که سخن هگل شرم آور باشد ولی از دیدگاه فلسفی نیز سخن راسل و ویتگنشتاین مضحک است و اقوال افلاطون و هگل تجسم فلسفه است.

هگل این گونه سخنان را پس از استقرار علم فیزیک و نقد های هولباخ و ولتر و دیگران بر مسیحیت می زند. بنا بر این هگل نسبت به فیسوفان روشنگری آدمی عقب مانده و مرتجع محسوب می شود. شما فکر می کنید چون هگل فیلسوف است سخن یاهو نمی گوید. اما بخش اعظم سخنان فلاسفه چون بر مبانی غلط استوارند یاهو اند. فلسفه طبیعت هگل، به سخن کاسیرر، چنان افتضاحی در آلمان به بار آورد که فلسفه نظری را در چشم همه بی ارج کرد و شعار باز گشت به کانت سر داده شد. هم چنان که کاسیرر نشان داده است ریشه فلسفه هگل در آثار کوزانوس است؛ یعنی فلسفه ای اسکولاستیک است. مکتب های فلسفی رقیب یکدیگرند و همه آنها نمی توانند درست باشند. بنا بر این در مورد ادعاهای آنها جای تردید وجود دارد. هر نظام فلسفی دیدگاه شخصی یک فیلسوف است؛ اما نظریه های علمی را نمی توان دیدگاههای شخصی دانشمندان دانست.

× به عنوان نکته آخر می خواستم که شما به دو متفکر مورد علاقه خود در زمینه تاریخ اروپا با محوریت جنگ جهانی دوم بپردازید. لوی برول و کاسیرر چه نقش نظری در قرن بیستم اروپا داشتند؟

لوی-برول در آستانه جنگ جهانی دوم چشم از جهان فرو بست. اما ارنست کاسیرر نازیسم آلمان و جنگ جهانی دوم را تجربه کرد؛ کتاب «اسطوره دولت» را در تبیین فاشیسم و دولت توتالیتر نوشت. هنگامی که کاسیرر جلد دوم «فلسفه صورت های سمبلیک: اندیشه اسطوره ای» را می نوشت، می پنداشت که اسطوره چیزی کاملاً سنتی و متعلق به دوران گذشته تاریخی است و دیگر نمی توان اسطوره را ابداع کرد و در میان مردم اشاعه داد. اما در کتاب «اسطوره دولت» ناگزیر شد که این نظر خود را تغییر دهد. در ایدئولوژی نازیسم، اسطوره هایی را یافت که طبق نقشه ساخته و پرداخته شده بودند. در دولت های توتالیتر رهبران سیاسی باید همه آن نقش هایی را برعهده بگیرند که در جوامع ابتدایی بر عهده جادوگر بوده است. جادوگران فرمانروایان مطلقه جوامع ابتدایی بودند. آنان در ضمن پزشکانی بودند که درمان همه مفاسد اجتماعی را وعده می دادند. حیات سیاسی در جامعه زیر سلطه دولت توتالیتر به شکلی درمی آید که متعلق به جوامع ابتدایی است. بازگشت غیرمنتظره جوامع مدرن به آن نوع جوامعی که لوی-برول در کتاب های خود بررسی کرده بود، حیرت آور است. اگر لوی-برول زنده می بود و فاشیسم را تجربه می کرد از سقوط جوامع مدرن غربی به وضع جوامع ابتدایی حیران می ماند. فاشیسم یک جنبش انقلابی ولی در عین حال ارتجاعی است. هدف فاشیستها بازگرداندن جوامع مدرن به وضع جوامع ابتدایی و سنتی است و این کار را با هر هزینه گزافی هم که باشد انجام می دهند. انقلابیان مرتجع یا فاشیستها جز به کارگیری خشونت هیچ راه حل دیگری برای معضلات اجتماعی نمی شناسند. مارسل موس جامعه شناس فرانسوی و دوست و همکار لوی-برول در خصوص ظهور فاشیسم می نویسد: «دورکم و من و دیگر اعضای مکتب جامعه شناسی دورکم که نظریه سلطه بازنمایی های جمعی را ارائه داده بودیم، هرگز پیش بینی نمی کردیم که تعداد زیادی از جوامع مدرن که از بسیاری جهات، کم و بیش، از قرون وسطی بیرون آمده بودند می توانستند مانند بومیان

استرالیا با رقص های خود مسحور شوند و همچنان که چرخ و فلک کودکان به آسانی به حرکت در می آید، آنان نیز به آسانی به جنبش در آیند. چنین بازگشتی به وضع جوامع ابتدایی هیچگاه به خاطر ما خطور نکرده بود. ما هیچگاه وجود امکانات تازه فوق العاده را برای چنین عقب گردی در نظر نگرفته بودیم. من معتقدم که همه این امور برای ما تراژدی واقعی است و اثبات قطعی اموری است که در نظریه بازنمایی های جمعی مطرح کرده بودیم؛ اما انتظار نداشتیم که اثبات این نظریه از طریق امور شوم صورت پذیرد نه امور خوب.» می بینیم که اگر لوی-برول زنده می بود شاید بیش از کاسیرر بیدرنگ در می یافت که فاشیسم ظهور مجدد ذهنیت ابتدایی یا ذهنیت اسطوره ای است، اما باید بر این تفاوت نیز تاکید کرد که فاشیسم، ذهنیت ابتدایی یا ذهنیت اسطوره ای است که به تکنولوژی مدرن مجهز شده است.